

بیداری اسلامی مانعی در راه هژمونی آمریکا

● محمدحسین پژوهنده*

چکیده

نویسنده در بخش اول این مقاله کوشیده است تا موضوع هژمونی آمریکا را ریشه‌یابی نموده و شیوه‌های رایج سلطه را بازگو نماید، و در بخش دوم نیز به ارائه راهبرد و راهکار پرداخته است.

به نظر نویسنده موضوع سلطه‌طلبی آمریکا، ریشه در کیان ایدئولوژیک آن کشور دارد و به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد، لیکن تظاهرات رفتاری آن از نیمه‌های این قرن آغاز گردیده است. وی طرح عملی پایان ایدئولوژی را همین نقطه می‌داند و حرکت‌های بعدی نظیر طرح پایان تاریخ، و طرح جنگ تمدن‌ها را گام‌های بعدی آن می‌داند.

نویسنده معتقد است سلطه‌طلبی آمریکا منحصر به جهان اسلام نمی‌شود و به احتمال زیاد هدف اصلی در این هژمونی، سلطه بر اروپاست، لیکن تهاجم به جهان اسلام از چند جهت حائز اهمیت برای آمریکاست که در رأس آن نیز دستیابی به منابع غنی نفت و سایر امکانات جهان اسلام برای تأمین هزینه‌های نظامی و غیره قرار دارد.

آنگاه نویسنده به چند نمونه از شیوه‌ها مانند جنگ روانی، وابستگی فرهنگی، آمریکایی کردن ملتها و... اشاره می‌کند. سپس نقش بیداری و رویکرد به نوگرایی اسلامی را به عنوان سلاحی علیه لیبرالیسم دموکراسی

آمریکا کارساز می‌داند.

نویسنده در این قسمت به شماری از ثمرات این بیداری اشاره می‌کند که تا کنون نصیب امت اسلام گردیده است و خاطر نشان می‌سازد اهداف مهمتری نیز در پیش است که تداوم این بیداری عهده‌دار فتح آنها خواهد بود.

در بخش دوم، از جمله راهبردها به وفاق اسلام و رشد علمی و توسعه تکنولوژیکی آن و همچنین، به لزوم رویکرد به ایمانگرایی و بازگشت به هویت اسلامی اشاره دارد و تلاش امت اسلامی را در گرفتن سهام بیشتری در فرآیند جهانی شدن توصیه می‌نماید.

در پایان این بخش، دو راهکار استراتژیک و تاکتیکی مورد توجه قرار می‌گیرد که همانا وعده الهی در جهانی شدن اسلام است و دیگری مربوط به خود مسلمانان است که می‌توان به اخذ تدابیر دفاعی در اشکال گوناگون آن اشاره نمود.

مقدمه

شکی نیست که رمز موفقیت در یک نبرد علمی، درک انگیزه و هدفی است که دشمن فرضی طرح‌ریزی خود را بر آن اساس نهاده است. همچنین شناخت الگوها و شیوه‌ها و نیز بررسی روش‌ها و شیوه‌های مقابله و انتخاب بهترین آنها اصل مهمی است که باید بدان توجه نمود.

هژمونی کنونی آمریکا در مسیر تداوم نقشه وسیع برنامه‌ریزی شده‌ای است که از دهه پنجاه (۱۹۵۰)، نخستین گام خود را برداشته است. نفی ایدئولوژی به وسیله «دانیل بل»^۱ ریختن سم در پای ریشه درخت است که به تدریج تأثیر خود را می‌بخشد، «فوکویاما»^۲ در آغاز دهه نود (۱۹۹۲-۱۹۹۱) دومین گام را برداشت، او در صدد توجیه علمی جهانگیری آمریکا به طریق نظامی برآمد و اعلام کرد که رمز حرکت تاریخ جنگ است و نه صلح. و بدین سان هانتینگتون^۳ توانست دو سال بعد از او با کمال صراحت، از جنگ تمدنها - به عنوان یک واقعیت پیش روی - سخن بگوید و «تافلر» و سایر نویسندگان پرآوازه نیز وی را یاری رسانند، و بوش و دستیاران صهیونیستش عملیات نظامی را آغاز نمایند.



در این میان آنچه به عنوان یک حق مسلم برای امت اسلام چهره‌نمایی می‌کند دفاع از حیثیت و منافع به غارت رفته و در معرض غارت خویش است، اما به راستی چه چیزی جز بیداری مسلمانان می‌تواند راه تداوم سلطه را سد نماید؟
در این تحقیق، مسئله هژمونی آمریکا، در بخش یکم ریشه‌یابی شده و متناسب با اهداف جویانه‌اش راهبردها و راهکارهایی نیز در بخش دوم ارائه گردیده است.

بخش اول: ریشه‌یابی هژمونی آمریکا و شیوه‌های سلطه

۱. از پایان ایدئولوژی تا پایان تاریخ

اگر چه طراح تئوری رویارویی تمدنها و در پی آن جنگ‌افروزی‌های آمریکا را ساموئل هانتینگتون می‌شناسیم که در تابستان ۱۹۹۳ مقاله‌ای تحت همین عنوان در مجله امور خارجه^۴ وابسته به پنتاگون انتشار داد و در آن رسماً جنگ بین تمدن اسلامی و غرب را تئوریزه و اعلام کرد. لیکن بر ملاحظه تاریخ سیاسی پوشیده نیست که اساس سیاست خارجی آمریکا یعنی هژمونی فعلی، از دهه ۱۹۵۰ پی‌ریزی شده است و در همین دهه بود که دانیل بل، تز معروف خود، «پایان ایدئولوژی» را ارائه داد.

اگر درست بیندیشیم شاید بتوان مدعای دانیل بل را نخستین گام در حرکت ایدئولوژی سلطه لیبرال دموکراسی دانست؛ زیرا او با طرح این مدعا زیر پای اعتقاداتی چون مارکسیسم، اسلام، پروتستانیزم و هر نوع ایدئولوژی که بتواند توده‌هایی را بر گرد هسته اعتقادی خود انسجام بخشد، سست کرد و طرفداران آنها را پا در هوا معلق ساخت و این امر نیز گام مهمی در نقش‌پذیری این ملتها از آن چیزی است که ظاهراً نقاب ایدئولوژی بر چهره ندارد.

یکی از منتقدین فوکویاما در مقاله‌ای می‌نویسد:

«در دهه ۱۹۵۰ به هنگام خیزش برای جهانی شدن ایالات متحده، دموکراسی لیبرال به عنوان چراغ راهنمای آمریکا افروخته شد، به صورت بخشی از سیاست خارجی آمریکا نهادی شد، و در قالب بخشی از نظریه مدرن‌سازی، نظریه پردازی شده و به جای قبلی بازگشته است. در این زمینه، بحث فوکویاما تکراری، کاملاً محافظه‌کارانه و ارتدوکسی از سیاست خارجی آمریکاست.»^۵

فرانسیس فوکویاما، متفکر و نظریه‌پرداز استراتژیک ژاپنی تبار آمریکایی، ابتدا

مقاله‌ای در ۱۹۸۸-۱۹۸۹ بصورت کنفرانس در دانشگاه شیکاگو ارائه کرد و سپس در دو سال، نتیجه پاسخ‌ها و توضیحات پیرامون مقاله مزبور را به صورت کتابی به عنوان پایان تاریخ و آخرین انسان گرد آورد که در سال ۱۹۹۱ انتشار یافت. دورنمای کار فوکویاما هنر چشمگیری را نشان نمی‌دهد، جز آشتی دادن دو مقوله رایج بدون ارتباط با یکدیگر؛ یکی لیبرالیسم انگلیسی، و دیگری دیالکتیک هگلی، اما چرا چنین کار به ظاهر کوچکی، آن همه سر و صدا و واکنشهای مجامع علمی و سیاسی را در پی داشت؟ کار عمده فوکویاما تنها این موضوع نبود، بلکه او برای تبیین پیش فرض نظریه دموکراسی لیبرال - که شکل نهایی حکومت در جوامع بشری است - اندیشید و به اصطلاح آن را علمی کرد. او از دو شیوه قدیم و جدید برای برهانی کردن و سپس حجیت دار کردن ادعای خود بهره جست: یکی استقرا در اشکال حکومت و شواهد تاریخی به بن بست رسیدن آنها - به جز شکل دلخواه دموکراسی لیبرال - در جوامع بشری، و دیگر استفاده ابزاری از یک اصل شناخته شده نزد افلاطون و عمده فلاسفه متأخر بویژه نوع خاص هگلی آن، که حاکمیت حس ارج شناسی در انسان است.^۶

اساس تز فوکویاما را چهار مؤلفه تشکیل می‌دهد:

۱. تمدن صنعتی پیشرفته، میل به جهانی شدن دارد؛

۲. مبارزه برای ارج شناسی، رمز پیشرفت و تکامل تاریخ است؛

۳. توسعه بیشتر در سایه خصومت حاصل شده؛ تا همکاری؛

۴. سرمایه داری دموکرات لیبرال، تاکنون موفقترین نظام بوده است.

فوکویاما در این تز براساس فلسفه تاریخ قائل به این است که اساساً لازمه دوره مدرنیته، گام نهادن به دوره بعدی است که در آن جهانی شدن تحقق یافته است. اصل نظریه فوکویاما ایجاد ذهنیت تک قطبی، یا تک قطبی ذهنی شدن در جهان است. او قصد دارد از لحاظ ایدئولوژیک و فلسفی، اساس نظام لیبرال دموکراسی آمریکا را که بازیهای قدرت را تحت تأثیر خود قرار داده است، به عنوان قطب برتر نشان دهد. و بدین طریق، آمریکا را نسبت به هر اقدامی در این راستا تشویق می‌نماید. اما ممکن است فرجام نگری، طیف محافظه کار حاکم را نسبت به عکس العمل ملتها هشدار دهد. بنابراین، فوکویاما به روان‌شناختی عامی تحت عنوان «ارج‌شناسی» روی می‌آورد و می‌گوید:

انسان حیوانی است اجتماعی؛ اما اجتماعی بودن وی منجر به جامعه مدنی



صلح آمیز نمی‌شود؛ بلکه منتهی به مبارزه تا حد مرگ می‌شود. مبارزه‌ای که هدف از آن صرفاً کسب پرستیژ، و شناخته شدن ارج شخص از سوی دیگری است. این مبارزه خونین می‌تواند یکی از این سه نتیجه را داشته باشد:

۱. ممکن است هر دو مبارز کشته شوند، که در این صورت زندگی انسان به پایان می‌رسد؛

۲. ممکن است یکی از دو طرف کشته شود، بنابراین خاطر آن که زنده می‌ماند ارضا نمی‌شود، چرا که دیگر کسی نیست که ارج او را بشناسد؛

۳. مبارزه ممکن است به رابطه خدایگان و بنده بینجامد؛ یعنی یکی از طرفین به جای آنکه جان خود را به خطر اندازد تصمیم می‌گیرد به زندگی بنده‌وار گردن نهد. در این حال، خاطر خدایگان ارضا می‌شود؛ رابطه‌ای به اعلا‌ی درجه نابرابر. راهبرد سوم فوکویاما در راستای تئوریک کردن جنگ و تهاجم انسانها به یکدیگر به عنوان یک سنت در تاریخ است. به عقیده او، موتور محرک تاریخ جنگ است، نه صلح و همکاری، وی می‌گوید: توسعه که مطلوب لیبرالیسم اقتصادی است، اگرچه جهانی شدن را در پی دارد، اما این مقصود فقط در سایه رقابت های جنگی بین ملل مختلف به دست می‌آید. مضمون غزل فوکویاما این است که اگرچه جنگ منجر به نابودی کشورها می‌گردد، خود نیز مطلوب جهانی شدن می‌باشد، اما در عین حال آنها را وادار به پذیرفتن تمدن فنی مدرن و ساختارهای اجتماعی - که لازمه آن است - می‌کند. آنچه انسان را ابتدا وادار به زندگی در جامعه کرده، و سپس توانایی‌های این جوامع را توسعه داده بیشتر در سایه خصومت حاصل شده است نه همکاری.^۷

۲. هژمونی آمریکا میراث استعمار

هژمونی^۸ یا برتری طلبی، توصیف سلطه دولتی بر دولت‌های دیگر، و به معنای گسترده‌تر: هژمونیسم برای توصیف سیاست‌های قدرتهای بزرگ با هدف استواری چنین سلطه ای به کار برده می‌شود. و به نظر می‌رسد چنین معنایی به یکی از معانی امپریالیسم نزدیک است. دوره ۱۹۰۹ - ۱۹۰۱ در تاریخ آمریکا به دوره دیپلماسی چماغ^۹ معروف است. در این دوره ها اگر چه آمریکا سرگرم مناقشات داخلی خود بود و سرکردگی امپریالیسم را در زمان استعمار انگلیس برعهده داشت، اما روحیه



سلطه‌طلبی را نیز در متن آرمان خود داشت که از منشور «فرمان سرنوشت» (اعلامیه جنگ‌های داخلی) آن بر می‌آید.

در سال ۱۹۰۵ تئودور روزولت رئیس‌جمهور وقت آمریکا در یک سخنرانی گفت: «من هرگز قدمی در سیاست خارجی بر نمی‌دارم، مگر اینکه با زور قادر به اجرای آن باشم». وی همچنین توجیه تجاوزات خارجی ایالات متحده را «مداخله پیشگیرانه»^{۱۰} می‌نهد و می‌گوید:

«اعمال خلاف مستمر دیگران، نهایتاً نیاز به دخالت ملتی متمدن دارد تا به عنوان یک پلیس بین‌المللی عمل کند» این دقیقاً چیزی شبیه به «دکترین بازدارندگی» جرج بوش است که بر اساس «تئوری عدالت بی‌پایان» او پایه‌ریزی شده است.^{۱۱}

ریچارد نیکسون، سی و هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا، که در سال ۱۹۹۲ درگذشت - در کتاب «فراسوی صلح» و «برتر از صلح» - که در آخرین روزهای عمرش به پایان رسانده است - به کاخ سفید نشینان چنین توصیه می‌کند:

«جهان اسلام از هشتصد و پنجاه میلیون نفر و صد و نود گروه قومی مختلف تشکیل شده است، این ملتها از منابع غنی نفت و بعضاً از قویترین ارتشها برخوردارند و در قرن آتی توان تجاری قابل ملاحظه‌ای در میان آنها نهفته است. در عصر برتر از صلح (سیادت آمریکا) میزان تعهد آمریکا به پشتیبانی از اسرائیل نباید کاهش یابد، همچنین مخالفت با رژیمهای افراطی نظیر عراق و ایران، - هنگامی که منافع آمریکا را تهدید می‌کنند - نباید تضعیف شود».^{۱۲}

نیکسون در این کتاب خاطر نشان می‌سازد که عمده‌ترین تهدیدها نسبت به منافع ایالات متحده، از ناحیه ایران، عراق، سوریه، سوئدان، لیبی و سازمانهای افراطی مورد حمایت آنها سرچشمه می‌گیرد، که در این میان نقش ایران از نظر برخورداری از بیشترین امکانات برای تسلط بر منطقه حساستر است.

وی همچنین تهدید از ناحیه ایران را خطرناکتر از عراق می‌شمارد؛ زیرا مدعی است تهدید ناشی از عراق تهدیدی صرفاً نظامی است و فلسفه سکولار آن فراتر از مرزهایش هیچ جذباتی ندارد، در حالیکه تهدید از سوی ایران هم مذهبی است و هم نظامی. بنابراین آمریکا باید متوجه باشد که ایران، خطر اصلی و درازمدت در خلیج فارس است نه عراق.^{۱۳}



ممکن است کسی بگوید اینها ارزشی بیشتر از اظهارات شخصی یک شهروند آمریکایی ندارد و بیانگر سیاست خارجی ایالات متحده نیست. آری! در صورتی چنین برداشت ساده لوحانه‌ای درست است که سیاست خارجی این کشور در هاله‌ای از ابهام قرار داشته باشد و اسناد منتشره از سوی پنتاگون نیز دلالتی بر تأیید چنین سیاستی نداشته باشد.

«منافع ملی آمریکا»^{۱۴} عنوان گزارش سالانه‌ای است که به وسیله تحلیلگران و استراتژیست‌های آمریکایی تنظیم و منتشر می‌شود. این گزارش نه متشکلت است و نه متنوع؛ و نه به ابهام گویی و کلی گویی می‌پردازد. این گزارش که تحت نظر «گراهام تی آلیسون»^{۱۵} و «رابرت بلک ویل»^{۱۶} و با مشارکت بیست و سه نفر از اساتید علوم سیاسی و روابط بین الملل تدوین شده، سرمشق سیاست خارجی آمریکا در پایان هزاره سوم بوده و آغاز قرن بیست و یکم را نشان می‌دهد.

در این گزارش، ذیل عنوان «موقعیت بی همتای آمریکا»، اعضای کمیسیون بدین اجماع رسیده‌اند که آمریکا نسبت به گذشته بسیار قدرتمندتر، ثروتمندتر و بانفوذتر شده است؛ بطوریکه می‌توان قدرت آن را به امپراتوری روم و حتی فراتر از آن برآورد نمود. آنان چنین نتیجه گرفته‌اند که با استفاده از این موقعیت بی‌نظیر می‌توان نظام جهانی را ترسیم؛ صلح جهانی را تثبیت؛ و امنیت آمریکایی‌ها را حتی در نسلهای بعدی نیز تضمین نمود.

گفتنی است که این گزارش با همکاری مرکز نیکسون، مؤسسه رند^{۱۷}، دانشگاه هاروارد و نیز مرکز تحقیقات علمی و مسائل بین المللی بلفر، تنظیم شده است. در این گزارش به سه نوع منافع اشاره می‌شود: حیاتی، خیلی مهم، و مهم. از جمله منافع دسته اول به بندهای:

«پیشگیری، ممانعت و کاهش حملات هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی علیه آمریکا یا نیروهای آمریکایی مستقر در خارج از کشور»؛ و «جلوگیری از ظهور قدرت عمده متخاصم که توان حمله به مرزهای آمریکا را داشته باشد» بر می‌خوریم. در راستای منافع دسته دوم نیز این بندها عبارتند از:

«جلوگیری از تکثیر سلاحهای کشتار جمعی در کشورهای مختلف جهان»؛
«جلوگیری از ظهور قدرتهای برتر در مناطق مهم جهان، بویژه در منطقه خلیج

فارس».

در این گزارش به توزین خاورمیانه بر اساس تهدید از ناحیه آن پرداخته شده که موارد زیر به این نوع منافع که از دسته مهم می‌باشد، پرداخته است:

«بقای اسرائیل به عنوان کشور - دولتی آزاد»؛

«جلوگیری از دستیابی دولتهای منطقه به سلاحهای کشتار جمعی که بتواند منافع آمریکا را تهدید کند».

در ردیف منافع ملی بسیار مهم که اهمیت کمتری دارند به بند «ممانعت از ظهور یک کشور هژمون در خاورمیانه» نیز اشاره شده است.^{۱۸}

۳. جنگ تمدن‌ها یا جنگ غرب با اسلام

ایالات متحده به دلیل اینکه منطقه گسل است، در معرض تهدید به فروپاشی و تجزیه است و هیچ راهی برای متحد ساختن دوباره و همبستگی با کل یکپارچه غرب به نظر نمی‌رسد، جز اینکه مسئله تضاد با دیگران را تشدید کنند، که همبستگی اجتماعی بدین نهج در غرب بوجود نخواهد آمد، جز از راه پیدا کردن دشمن مشترک (مترسک جالیز) و جنگ به راه انداختن با او، تا هویت راسخ شود. بنابر این مسئله صرف برخورد تمدنها نیست؛ بلکه هدف این است که غرب از راه ایجاد تمایز با دیگران، از این شگرد بهره برداری کند و منافع معینی را به دست آورد.

«حسن حنفی» نویسنده مصری می‌نویسد:

«بیداری اسلامی که بیش از دوده از شروع آن می‌گذرد، هم اکنون توانسته است جنبش آزادی‌بخشی خود را که به سمت خاموشی می‌گرائید، دوباره از سر گیرد، همین امر منجر به تغییر شکل سلطه جدیدی با عناوین: جهانی شدن، اقتصاد بازار، پایان تاریخ و جنگ تمدنها گردید تا با متدی ناشناخته با آن برخورد نماید. بنابراین حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به این بیداری دامن زد و این زمانی بود که غرب به طور ناخواسته از کینه پنهانی با مسلمانان و اعراب پرده برداشت و حرفهایی را مطرح کرد که نمی‌خواست بر زبان بیاورد، و بر همگان روشن شد که: برخورد تمدنها صرف برخورد اندیشه متفکران نیست؛ بلکه یک جنگ افروزی در طلایه قرن ۲۱ می‌باشد».^{۱۹}

مسئله‌ای که به عنوان یک «مصیبت مشترک»، از ناحیه استکبار جهانی همه ملت‌های



محروم و مستضعف، بویژه اتباع فرهنگ اسلامی را تهدید می‌کند، چنگ اندازی به شئون مادی فرهنگ و غارت اقتصاد و منابع ملی و تصرف حوزه ابزاری آنان می‌باشد. درست است که ایجاد تغییر در بنیاد فرهنگی ملت‌های اسلامی از بنیادگرایی و اصول‌گرایی، به سمت تجدد طلبی و مدرنیسم، هدف مهمی از سوی استکبار جهانی قلمداد می‌شود و حتی می‌تواند دکترین زمامداران آنان شود، لیکن این تغییرها هم در صورتی مطلوبیت دارد که در جهت توسعه و یا دست کم حفظ منافع آنان در خارج از سرزمینشان قرار داشته باشد و صرف سوسیال و لیبرال شدن مردم در ادعا، دردی را درمان نمی‌کند. نیکسون (رئیس جمهور سابق آمریکا) در اثری که چاپ کرده است، به سردمداران کاخ سفید توصیه می‌کند که:

«کلید سیاست آمریکا - که باید به صورت تدریجی این باشد - این است که فقط با رژیم‌های تجدد طلب همکاری استراتژیکی داشته باشد و پیوند های خود را با رژیم‌های بنیادگرای افراطی و رادیکال، به همکاری تاکتیکی محدود نماید.»^{۲۰}

۳. الف) توجیه منطقی تهاجم به جهان اسلام

چنانکه از منابع اطلاعاتی و رسانه‌ای غربی همچون مقالات و کتابهای منتشره فوکویاما، هانتینگتون، نیکسون، تافلر، هانس کونگ و لاتوشه و دیگران بر می‌آید، استراتژیست‌های پنتاگون برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده خود خط مشی موهومی برای مجریان سیاست خارجه ترسیم نموده اند تا آنان را برای تهاجم به جهان اسلام - به عنوان برداشتن سد استواری در سر راه تهاجم به اروپا - ترغیب نمایند. مقدمات و مراحل این استراتژی بدین قرار است:

۱. امنیت اسرائیل و آمریکا دو مقوله جدانشدنی از هم می‌باشند.
۲. بعد از پایان جنگ سرد، تمام جهان باید از نظم واحدی پیروی کند و سیادت تنها قطب باقیمانده را بپذیرد.
۳. منافع آمریکا در خاورمیانه از سوی تروریسم دولتی و شخصی تهدید می‌شود و چاره آن برخورد نظامی و تغییر ساختار خاورمیانه است.
۴. خاورمیانه کلید سیادت بر جهان است و منابع نفتی و غیر نفتی آن تأمین کننده هزینه‌های نظامی آمریکا است.



۳. ب) نقش اسرائیل در تهاجمات آمریکا به جهان اسلام

همنوی اسرائیل و آمریکا از یک طرف، و پشتیبانی‌های شک برانگیز آمریکا از اسرائیل از سوی دیگر، و صهیونیسم بودن اعضای کنگره و پنتاگون و صاحبان رسانه‌های آمریکایی به میزان ۸۰ درصد از دیگر سوی، مبین دخالت پشت پرده صهیونیسم بین الملل در اجرای این سیاست‌هاست.

«هارون یحیی» (عدنان اوکتار) تحلیلگر ترک، در مقاله‌ای که در سایت اینترنتی پروادا (آوریل ۲۰۰۳) می‌نویسد:

«البته باید این حقیقت را مورد تأکید قرار داد که همواره به نفع اسرائیل بوده است که ایالات متحده را به جلو هل داده و درگیر جنگ نماید، در حالیکه خود گوشه‌ای ایستاده و ناظر اوضاع باشد، و این دقیقاً همان چیزی است که تا کنون رخ داده است»

وی از یک گزارش بلند پروازانه، با عنوان «استراتژی اسرائیل در دهه ۱۹۸۰» خبر می‌دهد که در ماهنامه «کیوونیم» از نویسندگان اش «عودینون» (خبرنگار وابسته وزارت خارجه این رژیم) منتشر شده است و در آن از طرح تقسیم عراق، پرده برداشته است. این گزارش، حاوی راهبردی با هدف تبدیل کل خاورمیانه به «فضای امن حیاتی» برای اسرائیل است.

هارون یحیی در پایان این تحلیل مستند، خلاصه آن را چنین بیان می‌کند:

«هدف اسرائیل تغییر ساختار خاورمیانه در راستای اهداف استراتژیکی این کشور است. برای انجام این امر مهم، رژیم صهیونیستی نیاز به یک ابر قدرت جهانی نظیر ایالات متحده دارد، جنگ طلبان اسرائیل (لابی‌ها) که شاهد اجرای موفقیت‌آمیز مراحل اولیه نقشه‌های پلیدشان می‌باشند، اکنون با بهره‌برداری از نفوذشان، در حال تدارک جنگ نظامی گسترده‌ای علیه دنیای اسلام هستند.»^{۲۱}

بنا بر این، به نظر می‌رسد متنفذین صهیونیسم در کادر رهبری آمریکا با شعارهای فوق، ایالات متحده را نسبت به تهاجم مزبور تطمیع و تشجیع می‌کنند تا او را با جهان اسلام وارد جنگ نمایند؛ بدون اینکه قطره خونی از خودشان ریخته شود، تا اگر آمریکا به اهداف خود نرسد اسرائیل به این سه امتیاز برسد:

۱. فضای امن حیاتی؛

۲. مرزهای مطمئن؛

۳. کشور بزرگ یهود (از نیل تا فرات).

۴. شیوه های به کار گیری هژمونی

الف) ایجاد جنگ روانی

با توجه به مطالبی که گذشت، انعام خواهیم نمود که هرگونه تهاجم از ناحیه انسانها به یکدیگر ممکن است در قالب ابزاری که در اختیار باشد انجام گیرد (جنگ تمام عیار) و تهاجم به وسیله ابزارهای فرهنگی نیز - از باب توسل به جنگ روانی - به منظور هموار نمودن راه سلطه سیاسی است؛ زیرا از این راه آسانتر به در هم شکستن سایر موانع می توان دست یافت و این موضوع در فنون مبارزه و علوم نظامی یک مسئله ثابت شده است بدین ترتیب که این وسیله می تواند به راحتی ارتشی قوی و مجهز را متلاشی سازد.

ب) فقر فرهنگی یا وابستگی فرهنگی

موضوع فقر فرهنگی چیزی است که در باور نویسنده نمی گنجد؛ جز اینکه منظور نوعی استعاره ادبی باشد! چه آنکه بدون فرهنگ، و یا با فرهنگ خلاصه و کوتاه، یا با فرهنگ ناقص و نارسا اصلاً امکان زیست برای نوع انسان میسر نیست، که نمونه استدلال بر این مطلب را در شوک فرهنگی می توان جستجو کرد.

یکی از نموده های بارز تأثیرگذاری فرهنگ اجنبی در یک ملت، احساس حقارت در برابر آن فرهنگ تا حدی، نادیده گرفتن فرهنگ خود و تحقیر آن است.

شاه بیت غزل ضد استعماری امام خمینی (ره) درباره فرهنگ موجود ملی ایرانی چنین است که باید این باور غلط را که ما نمی توانیم، ما هیچ هستیم و غرب، همه چیز است از ذهن خود بیرون کنیم.

امام خمینی در این رابطه می گوید:

«ما را جویری بار آورده بودند که باید فرنگی مآب باشیم یا هیچی. یک نفر خانم اگر سر تا پایش فرنگی مآب است، این معلوم می شود، خیلی عالی مقام است، و اگر چنانچه مثل سایر مسلمانهاست، این خیلی عقب افتاده است ... آدم بودن را به کلاه و کفش و لباس و بزک و امثال ذلک می دانستند.»^{۲۲}





ج) آمریکایی کردن ملتها

هانتینگتون در جوابیه‌ای که به انتقادهای دیگران داده است ضمن اعتراف به این مورد ذکر شده در بالا چنین می‌گوید:

«این استنباط غربیها که مردمی که نوگرا شده‌اند باید مانند آنها شوند، جزئی از خودبینی غربی است که فی‌نفسه نمایانگر رویارویی تمدنهاست.»^{۲۳}

قبول هرکدام از این دو مسئله یعنی «صیرف پذیرش حاکمیت استکبار» و «تفکر مثل استکبار»، نظر به دکترین هرژمونی کاخ سفید قانع‌کننده است و تنها به این بستگی دارد که کدام یک از این دو، مورد توجه باشد.

بیداری اسلامی و نوگرایی بمتابیه سلاحی علیه لیبرالیسم دموکراسی آمریکا

چندی پیش مقاله‌ای از دکتر عمر موسی به نظرم رسید که مسئله بیداری امت اسلام و تمسک آنان به اسلام نوگرا را بزرگترین هشدار برای غرب معرفی می‌کرد و دستیابی آنان به این شیوه مبارزه را عامل مهمی در پیش کشیدن تز جنگ تمدنها می‌شناخت. نویسنده این مقاله می‌نویسد که غرب از خطر اسلام نوگرا، تجدید طلب و مترقی، که به راستی می‌تواند نقش دشمن قبلی غرب را ایفا نماید می‌ترسد؛ زیرا چنین اسلامی، حامل باری به مراتب مقبول‌تر از منش غرب است و لیبرالیسم دموکراسی کارآمدتری نسبت به آن دارد که آن بار معنویت است و از این جهت است که می‌تواند با غرب به مصاف برخیزد. اسلام سیاسی، جنبه مقدسی که طلایه‌دار آن ایران و سودان است و ایران با آوردن بدیل توانمند و هم‌اورد قهاری چون گفتگوی تمدنها، عرصه را بر غرب تنگ ساخته است.

وی می‌گوید:

نوگرایی حاصل جالبی برای ملتها دارد و آن این است که نیروی بالنده‌ای به وجود می‌آورد که فرهنگ این جوامع را زنده و تلاش دشمن آنها را برای انتقال به تمدن دیگر به شکست می‌کشاند، و دو پدیده همبسته و یکپارچه را به بار می‌نشانند؛ بازگشت به محلی شدن، و رشد و آگاهی دینی، - که جنبه جهانی دارد و در هر تمدن، قاره و دولتی رخ می‌دهد و شامل همه ادیان مسیحی، اسلام، یهودی، هندو، بودایی و ارتدوکس می‌شود و بنیادگرایی چیزی جز یکی از این جناحها نیست - برای اروپا، مسیحیت تازه و



برای دنیای اسلام، اسلامیت نوینی می‌طلبد، و علتش همین است که ابزاری را که در اختیار دارد، جهانی هستند.^{۲۴}

۵. ثمرات بیداری مسلمانان

بیداری اسلامی که تقریباً از ۱۹۷۸ هم‌زمان با انقلاب اسلامی ایران به مرحله بهره برداری خود رسید، اگر چه بر اساس طرحی از پیش تعیین‌شده نبوده است، لیکن اهداف طبیعی در متن خود داشته و تا حدودی نیز بدان نائل گردیده است، در صورتیکه مسیر را به همین سان طی نماید، به سایر اهداف خود نیز دست خواهد یافت و اهدافی که تا کنون به آن دست یافته است عبارتند از: قطع دست استکبار از ایران، سودان، لبنان، شبه جزیره بالکان؛ استقلال نسبی منطقه خودگردان فلسطین و غیره که برای ابرقدرتهای استکباری ضد اسلامی نیز اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی فراوان داشته است، بویژه سقوط کبکبه گردن کشان و سلطه مثلث آمریکا-انگلیس-اسرائیل با بیرون راندن نظامیان صهیونیسم از جنوب لبنان و پیروزی بدست آمده برای مبارزین مسلمان فلسطینی در این چند سال؛ از انتفاضه ۱۹۸۷ که به عقب نشینی متجاوزان به داخل مرزهای خود منجر شد گرفته، تا همگی موارد دیگری که شاهد آن هستیم، ثمرات این بیداری است؛ لیکن جز اینها نتایج معنوی بسیاری نیز بر این بیداری مترتب است نظیر: - کند نمودن پیشرفت فرهنگ مهاجم غربی مبتنی بر لیبرالیسم، و شرقی مبتنی بر مارکسیسم که هر دو مبشر سکولاریسم و عهده دار جداسازی امت اسلامی از ایده‌های ایمانی و روح معنویت می‌باشند و این امت را به سمت ناکجا آباد بی‌هویتی و وداع با تمدن ۱۴۰۰ ساله خود سوق می‌دادند.

- واکنش در برابر سیاست محروم سازی این امت از دستیابی به تکنولوژی پیشرفته جدید که با ارسال تکنولوژی های کهنه و فرسوده خود آنان را سرگرم و با راه اندازی بازارهای کاذبی از این دست، به مکیدن شیره اقتصاد آنان می پرداختند (مسئله نفت از آن دسته است).

- ایستادگی در برابر غارتگران متجاوزانی که در افغانستان و عراق به بهانه نجات مردم از دست حاکمان مستبد و دیکتاتور، قصد تصرف سرزمین و تسلط بر سرنوشت آنها را داشته‌اند که بنا به دلایلی در افغانستان هنوز عکس العمل شدیدی در پی نداشته



است و در عراق نیز با تمام قوت نبرد و مقابله با متجاوزان ادامه دارد، که این گونه قیام های مردمی، زنگ خطری در مقابل گسترش سلطه استکباری محسوب می شود.

۶. تحلیلی از موقعیت فعلی آمریکا در قبال ایران

با توجه به سیاستهای متنوع کاخ سفید از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در قبال ایران - گاهی ونسی (آرام و واقع بینانه) و گاهی برژینسکی ای (خشن و متکی بر سیاست مشت آهنین) - و نگاه کنونی آن، به نظر می رسد آمریکا نتوانسته است در خصوص ایران هنوز بر ضعف های اطلاعاتی خود فایق آید (سیاست کلینتون بیشتر ونسی^{۲۵} بود و امروزه سیاست بوش پسر، بیشتر برژینسکی ای و کیسینجرى است) و تا زمانی که آمریکا این ضعف عمده خود را چاره جویی نکند و بر احساسات خود غلبه ننماید، به حالت تعادل نخواهد رسید و نتیجه مطلوبی از برخورد های خود با ایران نخواهد گرفت. آمریکا نمی تواند امروز این واقعیت را انکار نماید که ایران با ویژگی های خود در قالب نظام جمهوری اسلامی واقعیتی متفاوت با گذشته خویش دارد، همانگونه که آمریکا قدرتی واقعی است و نمی توان نادیده اش انگاشت، آمریکا نیز چاره ای جز پذیرش جمهوری اسلامی را ندارد؛ همانطور که ناچار به پذیرش ویتنام، چین و کوبا شد.^{۲۶}

بخش دوم: راهبردهای نظری و راهکارهای عملی

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
فصلنامه اندیشه انقلاب اسلامی

۱. وحدت و وفاق امت اسلامی
امت اسلامی هم اکنون بخوبی پی برده است که استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا می خواهد هیچ ردپایی از اسلام و بیداری اسلامی نباشد، می خواهد دولتهایی در این سرزمینها بوجود آید که سکولار و بی ارتباط با اسلام راستین باشند. طبیعت اسلام، به دلیل ستیزی که با هر گونه ظلم و بی عدالتی، استبداد و دیکتاتوری دارد، حکم می کند که امت اسلام هیچگونه محرومیت از آزادی و ظلم را برنتابند. با این حال، به نظر می رسد که آینده بیداری اسلامی، امت را منسجم و با هم برادر ساخته است و این امکان را بوجود آورد که با تمسک به قرآن و حدیث نبوی (ص) پایگاه دین خدا را تثبیت و پرچم توحید را بر فراز نگه دارند. از این رو بر تمامی مسلمانان در سراسر کشورهای اسلامی



- شیعه و سنی - فرض است که همچون تن واحد، با انسجام کامل، اولاً روی این نعمت بزرگ الهی، بیداری اسلامی، و نتایج آن خوب مطالعه کنند، و آنگاه، با تمام تلاش و با صلابت تمام در پی حاکمیت عدل و نابودی ستم برخیزند. تنها آنچه می‌ماند این است که چگونه به این راهبرد می‌توان جامه عمل پوشاند؟ شاید از عمده‌ترین موانع موجود بر سر راه وفاق و یکدلی امت اسلامی مسئله تعصبات قومی و مذهبی باشد.

تعصب ناشی از تنگ نظری و خودخواهی در اثر جهل از موقعیت واقعی خویش است و این هر دو مخالف مرامی است که اسلام پیروان خود را بر آن می‌خواهد و بدان دعوت می‌کند؛ چه آنکه، این دو خصلت موجب انزوا در جامعه بزرگ انسانی می‌شود و پیامدی جز ناکامی در رسیدن به هدف در پی ندارد. اگر برای دنیا و یا آخرت است، راه پیروزی همین است، لیکن باکمال تأسف به عمق مسائل توجه نداریم و آینده را جز تا لحظاتی بعد، نمی‌توانیم پیش بینی کنیم، هر چند که متون دینی ما پر از اندرزهایی در این جهت است.

یکی از اندیشمندان معاصر اسلامی می‌گوید:

«بهترین راهها برای دستیابی به وفاق اسلامی، این است که مسلمانان خود را از تعصب تهی کنند، بویژه تعصبات مذهبی را کناری نهند و از امور اختلافی دست بردارند، و بر اساس این پندار با هم مماشاشات نمایند که «نظر شما صحیح است و نظر من ممکن است درست نباشد. نظر شما درست نیست و نظر من ممکن است درست باشد».

همه باید مراقب باشند که در این وهله کار به درگیری نکشد که بدون استثنا به ضرر همگی خواهد بود و در اینصورت سود حقیقی را دشمن مشترک خواهد برد»^{۲۷}

۲. رشد علمی و توسعه تکنولوژی

رشد علمی و صنعتی کشور بویژه روی آوردن به صنایع مادر، احساس حقارت در برابر بیگانگان را از میان می‌برد و ملت را متکی به خود می‌گرداند و ملل تحت سلطه دیگر را امیدوار می‌سازد و عزت و استقلال ملی را به بار می‌نشانند و همراه با این ثمرات، موجبات پذیرش توجیهاات و تبیین اهداف فرهنگی را فراهم می‌سازد و کمترین ضایعه‌ای (چنانکه در غرب وجود دارد) با توجه به فرهنگ متعالی و غنی مکتبی و ملی که ما از آن برخورداریم، بوجود نخواهد آورد.



همچنین، رویکرد به علم و تکنولوژی مدرن سبب ایجاد مشاغل اصلی و درآمد بالا و پدید آمدن جو اعتماد به خود و بی نیازی نسبی از بیگانگان، و در نتیجه، تأثیر پذیری تبلیغات و توجیهات بر روی مردم نسبت به مسائل فرهنگی می شود.

ممکن است این توهم پیش بیاید که صنعتی شدن کشور، سبب پدید آمدن قهری فرهنگی نظیر فرهنگ غربی در کشورمان گردد، بنابراین اگر پیش از آن، آموزشهای لازم برای صنعتی شدن به مردم داده شود و برنامه ریزی به صورت مطالعه شده انجام گیرد؛ با وجود تعالیم اسلامی روح یگانگی، همدردی، اخوت و برابری در پیکر جماعت دمیده خواهد شد و با احساس یکدلی نسبت به یکدیگر، همراه با اشتغالات صنعتی و غیره به صورت جامعه‌ای هوشمند و زنده در صحنه بین المللی حضور خواهند یافت.

۳. ایمان گرایی، تمسک به یگانه ابزار انحصاری شریک به عنوان معنویت بمناقبه برگ برنده در گفتگوی جهانی شدن

۳. الف) بازگشت به خویشتن

دین باوری مسئله‌ای است که امروزه سخت مورد توجه نظریه پردازان دینی غرب (اعم از دینی و سکولار) واقع شده است و این بدان معناست که آنان به این نتیجه رسیده‌اند که در واقع برای جهانی سازی، باید از پل مذهب واحد جهانی عبور کرد. (همان چیزی که رمز کار در جهان بینی اسلامی است) زیرا نیرومندترین عامل دفاع در برابر نفوذ بیگانه، عامل هویت انسانی است، و مؤثرترین عنصر نیز در شکل گیری هویت انسان دین یا ایدئولوژی مکتبی اوست.

هویت یعنی خمیرمایه ذات انسانی. اگر گم شده باشد و شخص بدون آن بخواهد زندگی کند، تقریباً امری غیر ممکن است و این، موضوعی است که دانشمندان بر آن اتفاق نظر دارند و از این رو، استعمار همیشه سعی می‌کند برای ملتهای مورد نظر هویت بدلی بسازد و آن را در جای شخصیت حقیقی آنان جا بزند. یک هویت بدلی که بتواند برای استعمار خوب کار کند، مسلماً با داشتن چنین شخصیت عاریه آن انسان همچون رباتی خواهد بود که تنها با گرفتن پیام دستور از بیرون خود به کار می‌افتد. او هرگز سعادت خود و جامعه خود را نمی‌فهمد. لذا مصلحین بشریت همواره نسبت به رسوخ چنین شخصیت‌هایی در کالبد افراد جامعه خود هشدار و اندرز می‌دهند.



« قویترین حربه دفاعی این انقلاب و مؤثرترین اسلحه پیشرفت آن، ایمان ملت به نیروی خویش و بازگشت به ارزشهای اصیل اسلام است.»^{۲۸}

۳. ب) بازگشت به اسلام

سؤالی که مطرح هست این است که چرا یک ملت عظیم تاریخی، یکباره چنین رنگ می‌بازد و علت آن چه چیزی می‌تواند باشد؟

مگر هویت این ملت چیست؟ آیا یک ایرانی، هویتی غیر از اسلام دارد؟ شما اگر ایرانی را از تمدن و فرهنگ مکتوب اسلام بردارید و یا اسلام را از ترکیب ملی ایران حذف کنید، هر دو را ناکار کرده‌اید؛ زیرا این دو با یکدیگر عجین شده‌اند. بنابراین این در نخستین قدم باید یک ایرانی به اسلام و هویت فرهنگی دینی خویش باز گردد، در این شکی نیست، اما آنچه مهم است شناخت واقعی از آن است، تا آنجا که بتوان مطمئن شد چیز دیگری به جای اسلام به خورد این ملت نخواهند داد. استاد شهید مرتضی مطهری، این موضوع را به خوبی موشکافی کرده و انگشت را درست روی همان نقطه اصلی درد می‌نهد:

«ما امروز آن اولین شرط رشد اسلامی را که شناخت اسلام و سرمایه‌های اسلامی است نداریم، ما فرهنگ اسلامی را نمی‌شناسیم، بلکه هنوز نمی‌دانیم که اسلام فرهنگی هم دارد، ما تاریخ درخشان خودمان را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم که ما یک تاریخ بسیار درخشان اسلامی داشته و داریم، ما شخصیت‌های بزرگ خود را که نقش بزرگی در تمدن عالم و در تحول جهان داشته‌اند هنوز نمی‌شناسیم و به همین جهت به خودمان اعتماد نداریم و خودمان را حقیر می‌پنداریم.»^{۲۹}

۴. تلاش در گرفتن سهم بیشتر در فرآیند جهانی شدن

آنچه قبل از هر چیز در این میان قابل توجه است، تفکیک میان جهانی سازی و جهانی شدن می‌باشد،

در جهانی سازی، بر عکس جهانی شدن هویت‌های انسانی به کلی محو می‌شود و راز آن در این است که جهانی‌سازی اصلاً از جنس جهانی شدن نیست. آن یک تهاجم به کل جهان از سوی قدرتی بزرگ و سلطه جوست که با قصد جهانگیری وارد صحنه پیکار با ملتها گردیده است و هویت‌های خاص را به عنوان مانعی بزرگ و مؤثر در تحریک

مقاومت ملتها می‌بیند، لذا قبل از عملی کردن اندیشه تهاجم، خود این مانع را از سر راه خود برمی‌دارد، اما تحت نام علمی و مقبولیت یافته جهانی شدن. با این توصیف، جهانی شدن یک فرآیند است که در مسیر تحول تکاملی، انسان قرن حاضر با آن رو به روست.

راهکارهای عملی

الف) استراتژیک

جهانی شدن آئین اسلام، چیزی است که در استراتژی این دین است (و یكون الدین كله لله). علاوه بر این، ما به عنوان یک مسلمان وظیفه داریم از هر مسلمانی که مورد حمله واقع شده باشد دفاع کنیم و این وظیفه به مرزهای سیاسی محدود نشده است. به قول مرحوم شهید بهشتی: «ما نه سلطه جو هستیم و نه سلطه پذیر، اما به فکر دیگر مسلمانان دنیا هستیم. بنا بر این نمی‌توان تنها به فکر مسلمانان ایران بود و مسلمانان کشورهای اسلامی از قبیل عراق، افغانستان، مصر، اندونزی و ... را فراموش کرد».

از مهندس بازرگان مطلبی را نقل می‌کنند که دقیقاً از وجود چنین استراتژی در نهاد اسلام خبر می‌دهد. وی گفته است: «حکومت مطلوب بشر، یا شدنی نیست و یا اگر باشد شرط خواهد داشت:

— مشترک و واحد و جهانی خواهد بود.

— عدالت و برابری کامل در آن حکمفرما بوده و اختلاف و اجحاف از هر جهت باید ناپود شود.

— مبتنی و ملازم با یک اتحاد مسلک و عقیده و هدف بوده و این هدف جز خدا و زندگی ابدی، یعنی آخرت نمی‌تواند باشد...

— در زمانی صحبت از تسخیر زمین به دست صاحب الزمان (عج) و تشکیل دولت اسلامی جهانی کرده‌اند، که نه ممالک متحده آمریکا وجود داشت و نه سازمان مللی تشکیل گردیده بود و نه مسلک بین الملل و نه امکان دولت جهانی به خاطر کسی خطور می‌کرد.

ب) ناکتیک‌ها

مسلمانان تدابیری بیندیشند که در آن از توسعه اقتصادی خود دفاع کنند (البته چنان که گفته شد توسعه هرچند که لازم است، لیکن هدف اقتصادی اسلام عدالت است، ولی چون در این رویارویی، اقتصاد از زاویه توسعه مورد حمله واقع شده است، باید از آن دفاع کرد) تا به استقلال سیاسی و اقتصادی برسند.

جهان اسلام باید به این مرحله از درک نائل شود که هژمونی آمریکا مانع توسعه بزرگی در راه استقلال آن است، چون در این طرح بازارهایی ساخته می‌شود که به نفع ما نیست و نتیجه‌ای جز وابستگی بیشتر به دنبال ندارد.

نیل به این مقصد ممکن نیست، مگر آنکه جهان اسلام بتواند به یکپارچگی در چهار مورد؛ کار، منابع، بازار و سرمایه - همان چیزی که در طرح جهانی شدن مورد توجه نظریه‌پردازان غربی قرار دارد - دست یابد. لازم نیست از صفر شروع کنیم، ما می‌توانیم از پیشرفت‌هایی که در زمینه صنعت و تکنولوژی به دست آمده است، در این راه استفاده کنیم، بویژه از اینترنت و ماهواره و سایر امکانات ارتباطات.

باور کنیم که رویکرد غرب به فرهنگ و مؤلفه‌های آن چون توسعه، بمثابة دست‌آویزی به یک ابزار قدرتمند است. بنابراین آن را مانند یک هجوم فرهنگی بشناسیم، و تدارکات مقابله فرهنگی را در این مبارزه ببینیم. (البته ممکن است این امر در پوشش اقتصادی باشد؛ چنانکه آمریکا نیز از همین روزنه به درون ما رخنه کرده است. که کالایی نظیر کوکاکولا، پیتزا، مکدونالد و... نشان‌دهنده چنین امریست)

در بعد سیاسی نیز بایستی از اهرم موجود کنفرانس اسلامی به نحو مستقل و کارآمد استفاده شود و جبهه واحدی در برابر تهاجمات غرب ایجاد گردد تا از حیثیت همگان دفاع نماید. مسلمانان جهان باید هویت واحد جهانی خود را درک کنند و از مرزهای سیاسی تحمیلی بگذرند و «جهان اسلام» را به سمت معنای واقعی آن تحقق بخشند و این بدان مفهوم است که یک سازمان اقتصادی، سیاست‌گذاری و یک ارتش قدرتمند فراملی در حاشیه آن بوجود آید.





پی‌نوشت‌ها

۱. دانیل بل (Bell Daniel born: 1919 new york) روزنامه‌نگار و استاد جامعه‌شناسی. در دانشگاه هاروارد که با نوشتن کتاب «پایان ایدئولوژی» به شهرت رسید. وی همه تلاش خود را برای سازش میان نظریه‌های جامعه‌شناسی با آنچه او تناقض ذاتی سرمایه‌داری می‌نامید به کار برد. از میان کتاب‌های او می‌توان «سوسیالیزم مارکسیسم در آمریکا» (۱۹۵۲ تجدید ۱۹۶۷): «راست افراطی» (۱۹۶۳): «ترمیم فرهنگ عمومی» (۱۹۶۶): «آمدن جامعه پستاصنعتی» (۱۹۷۳) و «تناقضات فرهنگی سرمایه‌داری» (۱۹۸۰) نام برد. (منبع: دائرة المعارف بریتانیکا ۲۰۰۲ ذیل عنوان بل)

۲. فرانسیس فوکویاما Francis Fukuyama متفکر آمریکایی ژاپنی الاصل و نویسنده کتاب پر آوازه «پایان تاریخ و آخرین انسان» The end of History and The last Man است که در سال ۱۹۹۲ در نیویورک چاپ و منتشر گردیده است. وی از سال ۱۹۸۱ به عنوان دستیار مدیر برنامه‌ریزی سیاسی در وزارت خارجه آمریکا مشغول به کار شد. او تحلیلگر نظامی در شرکت «رند» (Rand) و دارای پیشینه کار در امنیت ملی می‌باشد. ظاهراً وی هم اکنون فقط در این شرکت کار می‌کند. (منبع: پرویز صداقت. مقدمه مقاله «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۹ و ۸۰، ص ۴۲.

۳. ساموئل هانتینگتون، استاد برجسته کرسی حکومت و رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک در دانشگاه هاروارد آمریکا است. وی با نوشتن مقاله پر طمطراق «رویارویی تمدنها» the clash of civilization که در تابستان سال ۱۹۹۳ در مجله امور خارجه Foreign Affairs انتشار یافت به شهرت جهانی رسید. (منبع: مقدمه ترجمه مقاله «رویارویی تمدن‌ها» از مجتبی امیری. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۰-۶۹، ص ۴.

4. Foreign Affairs

۵. جان ندروین پیتزن، «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ»، ترجمه پرویز صداقت، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۹ و ۸۰، ص ۴۴.

۶. موسی غنی نژاد، «پایان تاریخ و آخرین انسان»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ص ۲۲.
۷. همان، ص ۲۵.

8. Hegemony

9. Big Stick Diplomacy

10. Preventive Intervention

11. Doctrine of Pre-emption

۱۲. مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۹ و ۷۰، ص ۱۳.

14. America's National Interest

15. Graham T Alison

16. Robert Black Will

17. RAND

۱۸. قدیر، نصر. «کد استراتژیک ایران و منافع ملی آمریکا» راهبرد، شماره ۳۱ (بهار ۱۳۸۳)، ص ۲۶۴-۲۵۸.

۱۹. حسن حنفی، «الصحوه الاسلامیه و البیظه»، رساله التقریب، شماره ۴۱ (محرم و صفر ۱۴۲۵)، ص

۲۰. ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفی نژاد، (تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱)، ص ۲۴۶
۲۱. ر.ک. هارون یحیی
۲۲. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۶۴.
۲۳. مجتبی امیری، «رویاریوی تمدن‌ها»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۴ - ۷۳ ص ۴۳
۲۴. عزالدین عمر موسی، «حوار الحضارات و تصادمها، رویه مغایره»، رسالت التقرب، شماره ۲۷ (ربیع ۱۴۲۴)، صص ۱۴۲ - ۱۰۷.
۲۵. ونس، سایروس رابرتز. (Vance Cyrus Roberts, born. 1917) وکیل حقوقی و صاحب منصب به عنوان مشاور امنیت ملی آمریکا در عهد جیمی کارتر (۱۹۸۰ - ۱۹۷۷). او در انعقاد پیمان سالت ۲ و همچنین در جریان کمپ دیوید (۱۹۷۸) نقش فعالی بازی کرد. وی در قبال ایران - پس از استخلاص از آمریکا - بر خلاف برژینسکی وزیر امور خارجه، معتقد به سیاست مشت آهنین بود. پس از کارتر از دولت کناره‌گیری نمود و به همان کار وکالتش پرداخت. (منبع: دائرة المعارف بریتانیکا - ۲۰۰۲ ذیل Vance).
۲۶. محمد باقر خرمشاد، «رفتارشناسی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران»، راهبرد، شماره ۲۱ (بهار ۱۳۸۳)، ص ۳۴۲ - ۳۱۳.
۲۷. الشیخ علی الصالح، «سبل لم المثل»، رسالت التقرب، شماره ۴۱ (محرم و صفر ۱۴۲۵): ص ۱۵۰.
۲۸. مرتضی مطهری، امدادهای غیبی از زندگی بشر (به ضمیمه چهار مقاله دیگر، تهران، انتشارات صدرا)، ص ۱۲۲
۲۹. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، (تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵)، ص ۱۳۵
۳۰. شبانعلی لامعی، حکایتهایی از زندگی مهندس بازرگان، (تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶)، ص ۱۱۳ - ۱۱۲

کتاب نامه

۱. اقتصاد ایران (ماهنامه اقتصادی و مالی بین الملل). «در انتظار برخورد». بی نا. سال ۵، شماره ۵۱.
۲. امیری، مجتبی. (مترجم) اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۴ - ۷۳.
۳. امیری، مجتبی. «رویاریوی تمدن‌ها» (مترجم). اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۹ - ۷۰.
۴. امیری، مجتبی. «ریچارد نیکسون و رویای رهبری آمریکا در جهان». اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۷۹ - ۸۰.
۵. پاشایی، ع. فرهنگ اندیشه نو، جمعی از نویسندگان، جمعی از مترجمان، (تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۶۹).

۶. پیترز، جان ندروین. «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ». ترجمه پرویز ۲۲۵



- صداقت. اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۸۰-۷۹.
۷. حنفی، حسن. رسالت التقرب، رقم ۴۱. (محرم و صفر ۱۴۲۵).
۸. خرمنشاد، محمد باقر. «رفتارشناسی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران». راهبرد، شماره ۳۱ (بهار ۱۳۸۳).
۹. عمر موسی، عزالدین. «حوار الحضارات و تصادمها، رویه مغایرة». رسالت التقرب، شماره ۳۷ (ربیع ۱۴۲۴).
۱۰. علی الصالح، الشیخ «سبیل لم الشمل». رسالت التقرب. رقم ۴۱. (محرم و صفر ۱۴۲۵).
۱۱. غنی نژاد، موسی. «پایان تاریخ و آخرین انسان»: اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۳-۶۴.
۱۲. لامعی، شعبانعلی. حکایت‌هایی از زندگی مهندس بازرگان، (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۶).
۱۳. مطهری، مرتضی. امدادهای غیبی در زندگی بشر (به‌ضمیمه چهار مقاله دیگر)، (تهران: انتشارات صدرا، بی تا).
۱۴. مطهری، مرتضی. پیرامون انقلاب اسلامی، (تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵).
۱۵. نصری، قدیر. «کد استراتژیک ایران و منافع ملی آمریکا». راهبرد ۳۱ (بهار ۱۳۸۳).
۱۶. نیکسون، ریچارد. فرصت را دریابیم. ترجمه حسین وفی نژاد، (تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱).

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی